



## سورة الفيل

مکی و دارای ۵ آیه است.

به نام خدای بخشنده مهربان.

{۱} آیا ندیده‌ای که چه کرد پروردگار تو با  
پیل باران؟

{۲} آیا نیرنگ آن‌ها را در طریق گمراهی  
نگردانیده است!؟

{۳} و فرستاد بر آنان پرنده‌ای را دسته دسته.

{۴} همی می انداخت آن‌ها را با سنگی از نوع  
سنگ گل.

{۵} پس آن‌ها را چون کاه برگ خورده شده  
گرداند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ

الْفِيلِ ﴿١﴾

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ ﴿٢﴾

وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾

تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ﴿٤﴾

فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ ﴿٥﴾

کتابخانه آنلاین «مالتانی و زمانه ما»

شرح لغات:

ابابیل: جمع یا اسم جمع است که واحد ندارد، بعضی گفته‌اند: واحد آن ابول، یا ایاله، چون عجول و عجاجیل، و دینار و دنایر، است: دسته‌های علف یا هیمه، گروه‌های پی درپی.

سجیل، معرب سنگ گل (گل متحجر). می‌شود از فعل ماضی سَجَلَ (مانند سَجِن از سَجَن) باشد: آب را ریخت، از بالا به زیرش افکند، نوشته را پیوسته

خواند. یا از سَجَل (به تشدید جیم) باشد: حکمی را ثابت و حتم نمود، دیوان را نوشت، سرنوشت عذاب را معین کرد.

عصف: برگ پوسیده درخت، خورده کاه، باد تند، نابودی.

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ»: الم تر، استفهامی اعجابی و انکاری، و اثبات معلومی چون محسوس و انکارناپذیر است. «کیف فعل»، استفهام از چگونگی وقوع حادثه است، پس از ثبوت و تحقق آن. اضافه رب به ضمیر خطاب اشعار به تأثیر تربیتی و اشاره به مقدمه بودن این حادثه برای ظهور پیامبر دارد. اصحاب الفیل، اتکاء و افتخار به پیل و پیروی از آن را می‌رساند، زیرا مصاحبت، ملازمت و پیروی از مقام و قدرت برتر است.

این تعبیرات - أَلَمْ تَرَ، كَيْفَ فَعَلَ، اصحاب الفیل - مبین شهرت اصل این داستان و حادثه در میان عرب یا اهل مکه بوده است. اما اینکه فعل رب به چه صورت و با چه وسیله انجام شده! گویا پیش از نزول این سوره برای عرب معلوم نبوده، و همین که عرب، سال وقوع این حادثه را مبدأ تاریخ و فصل نوینی برای خود گرفت و آن را عام الفیل نامید، نیز دلیل بر شهرت وقوع تأثیر آن در زندگی قریش و دیگر عرب بوده و نیز تاریخ نگاران اسلام به اتفاق، عام الفیل را سال ولادت پیامبر اکرم ﷺ نوشته و این واقعه و تقارن را از طلایع (ارهاصات)<sup>۱</sup> ظهور و بعثت آن حضرت دانسته‌اند. بنابراین در زمان نزول این سوره و استفهام‌های تقریریش: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ...، أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ...» بیش از پنجاه سال از عام الفیل گذشته بود و مشرکین قریش و عرب می‌بایست که یا خود شاهد این واقعه باشند و یا به واسطه پدران خود آن را شنیده باشند. پس اگر در اصل این داستان که قرآن با بیان صریح و

۱. ارهاصات کارهای خارق العاده‌ای است که برای پیامبر پیش از بعثت آشکار می‌شود.



قاطع از آن خبر داده، تردید و شکی راه داشت، به یقین آن را تکذیب می‌کردند و تکذیب این داستان برای آن دشمنان سرسخت و بهانه‌جو مؤثرترین وسیله تکذیب نبوت و قرآن بود.

خلاصه آنچه وقایع‌نگاران راجع به داستان اصحاب فیل و سوابق و بواعث آن آورده‌اند چنین است: پس از آنکه پادشاه یهودی یمن یوسف بن ذونواس بر نجران دست یافت و بسیاری از مسیحیان آنجا را کشت (۵۲۴ م.) نجاشی پادشاه مسیحی حبشه برای تصرف یمن و از میان بردن ذونواس از امپراطور روم (ژوستین - ۵۳۰ م) خواست که کشتی‌هایی به اختیارش گذارد تا بتواند سپاهش را از دریا بگذراند. همین‌که کشتی‌های رومی به سواحل حبشه رسیدند هفتاد هزار سپاهی حبشی به فرماندهی مردی به نام «اریاط» از دریا گذشته و با سپاه یمن جنگیدند و آن‌ها را شکست دادند و ذونواس خود را در دریا غرق کرد. پس از آن یکی از سرداران حبشی به نام «ابرهه الاشرم»، برای به دست گرفتن قدرت با دسیسه‌ای «اریاط» را کشت و خود را در زیر فرمان نجاشی گذارد و فرماندهی بلاد یمن را به دست آورد و کنیسه با شکوه و بی‌سابقه‌ای در صنعا یمن ساخت. گویند بنای آن کنیسه از مصالح قدیم سد «مأرب» و دیگر بناهای قدیمی آن سرزمین برآمد و به روایت طبری، برای بنای آن از جانب قیصر روم مهندسین و کارگران و سنگ‌های مرمر و دیگر مصالح فرستاده شده و نام آن را «القلیس» نهاد (القلیس به ضم قاف و فتح و تشدید لام، گویا از قلس که به معنای پری و بالا آمدن و لبریزی از غذا و آب آمده از این جهت که از جواهر و سنگ‌های قیمتی پر و یا بسیار بلند بود و شاید تعریب از کلمه یونانی - اکلیزیا - «کلیسیا» به معنای معبد، باشد). ابرهه پس از تکمیل آن معبد، به دستور یا اجازه نجاشی کوشش خود را متوجه غرب حجاز و حاجیان کعبه نمود تا به آنجا روی آرند و از حج کعبه منصرف گردند تا آنجا



که (به نقل طبری) به شخصی به نام محمد بن خزاعه تاج و نشان و سروری «مضر» را داد و او را در میان اعراب اطراف و حجاز فرستاد تا مردم را برای حج «القلیس» دعوت نماید و چون این شخص به سرزمین بنی کنانه رسید و دعوتش را آشکار اعلام نمود، مردم آن سامان مردی از قبیله هذیل به نام «عروة بن حیاض» را برانگیختند تا او را با تیری از پای درآورد و برادرش قیس خود را به ابرهه رساند و آنچه گذشته بود گزارش داد.

و نیز گویند که مردی از قبیله بنی تمیم و دیگری از بنی مالک به صنعاً رفتند و داخل آن معبد شدند و شبانگاه - که گویا در عید کلیسایی بوده - آن را آلوده کردند. ابرهه بعد از این حوادث تصمیم گرفت تا با قبیله کنانه و دیگر قبایل عرب بجنگد و خانه کعبه را ویران نماید و با سپاهی از حبشیان و پیلی یا پیلانی جنگی راه مکه را در پیش گرفت (۵۷۰ یا ۵۷۱ م). مردی از سروران یمن به نام «ذونفر» قبایلی را برای دفاع از کعبه و جنگ با حبشیان بشورانید و با سپاهیان ابرهه بجنگید و شکست خورد و قبایلش پراکنده و خود اسیر شد و ابرهه از کشتنش درگذشت، و به بندش در آورده همراه خودش داشت. و چون به سرزمین خثعم رسید «نفیل بن حبیب خثعمی» با دو قبیله خثعم (شهران و ناهس) و دیگر قبایل هم پیمانش سر راه بر سپاه ابرهه گرفتند و با آنها جنگیدند تا در هم شکسته شدند. و نفیل اسیر و زنده نگه داشته شد تا راهنمای سپاه شود. و چون به طائف رسید «مسعود بن معتب» با گروهی از سران ثقیف به استقبالش شتافتند و خود را بنده و فرمانبردار نشان دادند و امان یافتند. و چون به سرزمین مغمس رسید گروهانی از سواران پیشتاز خود را به فرماندهی افسری به نام «اسود بن مقصود» به سوی مکه فرستاد و آنها هرچه از اموال و احشام مکیان را یافتند به غارت بردند. در میان آن اموال دویست شتر از آن سرور و بزرگ قریش عبدالمطلب بود. قبایل قریش و کنانه و هذیل و هم پیمانان آنها



چون خود را در برابر سپاه پیل دار ابرهه ناتوان یافتند اندیشه جنگ با او را از سر بیرون کردند. ابرهه نیز به وسیله یکی از نزدیکان خود «حناطه حمیری» به مکیان پیامی فرستاد که من با شما بر سر جنگ نیستم و مقصودم همان ویران کردن این خانه است. اگر شما هم آماده جنگ نیستید به من اعلام نمایید. عبدالمطلب همراه بعضی از فرزندان خود را به سپاه ابرهه رساند و با معرفی دوستانی که داشت، ابرهه به او بار داد و بزرگش داشت و پهلوی خودش نشانده. سرور قریش بازگرداندن شتران خود را خواست، ابرهه از این درخواست با آنچه از مقام بزرگ قریش شنیده بود شگفتی نمود و گفت من آمده‌ام تا خانه آیین تو و پدرانت را ویران کنم و تو از آن سخنی به میان نمی‌آوری و جوای شتران خود می‌باشی؟! عبدالمطلب گفت: من صاحب شتران خودم هستم، و خانه را صاحبی است که خود آن را نگه می‌دارد. شتران به عبدالمطلب برگشت و او به مکیان گفت: از شهر بیرون روند و در میان دره‌ها پناهنده شوند و خود با چند تن در مکه بمانند، و حلقه بیت بگرفته حرکت می‌داد و با شعرهایی که می‌سرود از خدای خانه یاری می‌خواست.<sup>۱</sup> پس از آن حلقه خانه را رها کرد و به

۱. مشهورترین اشعاری که از عبدالمطلب در این هنگام نقل شده و ابن هشام آن را صحیح دانسته این سه بیت است:

«لاهم ان العبد يمنع رحله، فامنع رحالك \* لا یغلبن صلیهم و محالهم غدوا مجالک \* ان كنت تاركهم و قبلتنا فامر ما بدالك».

این بیت را نیز افزوده‌اند:

«وانصر علی آل الصلیب و عابديه الیوم آلك».

ابیات دیگری نیز نقل کرده‌اند. ۱- عرب پس از آن پیل ابرهه را «محمود» می‌نامید و گویا اصل این لغت از هندی یا مغولی گرفته شده و مقصود نوعی از پیل بسیار تنومند است که در لغت فرنگی ماموت (Mamout) خوانده می‌شود. مورخ یونانی «مالالاس» در کتاب تاریخش (چاپ اکسفورد ۱۶۹۱ م.) نوشته است: «ابرهه در یورش به مکه بر اراپهای سوار بود که چهار پیل آن را حمل می‌کرد. نقل از کتاب «الرحلة الحجازیه» تألیف «محمد لیب البتونی». (مؤلف)



سوی دره‌های مکه رفت تا چه پیش آید! آن شب که قریش در میان شکاف‌های کوه‌ها به سر می‌بردند، بر آن‌ها و عرب بسی هراس‌انگیز گذشت. چشم‌ها نگران آینده و سرنوشت تاریخی عرب بود، چشمی به خواب نرفت و دلی آرام نداشت، چنان‌که نوشته‌اند، ابرهه و سپاه حبشی او هم با همه قدرتی که داشتند نگران بودند. تا اینجا را وقایع نگاران با اندک اختلافی، به وضوح گزارش داده‌اند. از این پس آنچه به ما رسانده‌اند، خود از دور و با ابهام دریافته‌اند. گویند بامداد آن روز ابرهه سپاه خود را فرمان حمله به مکه داد و اولین ضربه روحی که به وی وارد شد این بود که پیل جنگی<sup>۱</sup> پیشروش به زانو درآمد و به هر سو که او را برمی‌گرداند شتابان و جست‌وخیزکنان می‌رفت و همین‌که به سوی مکه‌اش می‌رانند از جای نمی‌جنبید و گویند: در چنین هنگام مرغانی مانند چلچله از سوی دریا پیش آمدند که در منقار و پاهای هر یک سه سنگ ریزه بود و هر ریزه سنگ بر سر و پیکر یک نفر فرو می‌آمد و هلاکش می‌کرد.

پس از تأمل در این گزارش تاریخی و در نظر گرفتن جنگ‌های دامنه‌دار و پر از حوادث و جزر و مددار بین امپراطوری روم و ایران، و وضع سرزمین یمن و عربستان، چنین دریافت می‌شود که انگیزه ابرهه «فرماندار و نایب السلطنه پادشاه حبشه» برای ساختن کنیسه<sup>۲</sup> باشکوه «القلیس» در کشور یمن و سپس کوشش او برای انصراف عرب از کعبه و روی آوردن به آن معبد، و بسیج چنان سپاهی برای ویران نمودن کعبه، فقط گسترش مسیحیت و نجات مردم آن سرزمین‌ها از شرک و بت‌پرستی نبوده است. منظور واقعی امپراطوری روم - که پادشاه حبشه و فرماندار یمن دست‌نشانندگان آن بودند - در زیر نقاب دعوت و گسترش مسیحیت، استعمار

۱. به کتاب تاریخ عرب تألیف فیلیپ ک. حتی. جلد اول، ص ۷۷ رجوع شود. (مؤلف)



و توسعه منطقه نفوذ و ایجاد پایگاه‌هایی در اطراف سرحدات ایران بود. چنان‌که پیش از آن، قسمت‌هایی از فلسطین و سوریه و شمال و غرب عربستان را پایگاه‌هایی برای مسیحیت کردند و در جنوب عربستان و سرزمین حمیر چندین کلیسا ساختند و مردم سرزمین نجران را که در نزدیکی نوار مرزی دریای سرخ و سرحد میان یمن و عربستان است، به آیین مسیح درآوردند (سال ۵۰۰ م).<sup>۱</sup> بنابراین سرزمین حجاز از سمت شمال و غرب و جنوب در محاصره پایگاه‌ها و مناطق نفوذ امپراطوری روم درآمده بود. سرزمین حجاز با وضع خاص و صحراهای خشک و وادی‌های پر پیچ و خم، و قبایل پراکنده و متحرکی که در آن پیوسته در حال نقل و انتقال بودند، شرایط خاص و جدایی از دیگر مناطق نفوذ دولت‌های استعمارگر داشت. از سوی دیگر راه به سرحدات ایران از دریای عمان و خلیج فارس، هم دور بود، و هم احتیاج به کشتی‌های بسیار و سپاهیان دریانورد داشت و نزدیکترین آسانترین راه خشکی برای عبور سپاهیان حبشی و عرب وابسته به روم که در جنوب و غرب عربستان پایه گرفته بودند، همان قسمت‌های مرکزی بیابان حجاز بود که به سرزمین عراق و سرحدات ایران پیوستگی داشت.

کعبه، و بواسطه آن شهر مکه، یگانه مرکز اجتماع و وحدت قبایل عرب شده بود و قریش و دیگر پاسداران این خانه مورد احترام و مرجع امور و دارای حکومت معنوی بودند. نیرنگ و نقشه سیاسی یا به تعبیر این سوره «کید» ابرهه و حکومت حبشه و روم این بود که با ویران کردن کعبه و از میان بردن مرکز و مرجع قبایل عرب آن‌ها را به سوی کنیسه باشکوه و چشمگیر صنعا متوجه گردانند تا نفوذشان را در میان عرب و سرزمین حایل آن‌ها پیش برند. برای اجرای همین نقشه چنان سپاهی را با بیلان جنگی که برای عرب هراس‌انگیز بود بسیج نمودند. انگیزه آن‌ها نه ایمان

۱. ن. ک به کتاب تاریخ عرب تألیف فیلیپ ک. حتی. جلد اول، ص ۷۷. (مؤلف)

به مسیحیت و هدایت مشرکین بود و نه انتقام برای آلوده کردن و اهانت شدن به آن کنیسه، این‌ها نقاب و بهانه‌ای بود تا با قدرت نظامی نقشه و کید خود را اجراء کنند، و در واقع پیل‌یاران (اصحاب الفیل) و کید اندیشان و نقشه‌کشانی بودند که می‌خواستند آیین و خانه خدا و سرنوشت بندگان خدا را به بازی گیرند:

«أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ، وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ»: الم يجعل، استفهام تقریری برای اثبات جعل و توجه به تضلیل کید آن‌ها و تفصیل کوتاهی از «کیف فعل»، است. کیدهم، با اضافه به ضمیر جمع، اشعار به این دارد که نقشه‌ای دسته‌جمعی و پنهان از دیگران در میان بوده. «فی تضلیل» که به صورت ظرف و از باب تفعیل آمده، فرو رفتن در گمراهی و سردرگمی پی در پی را می‌رساند. او، حالیه یا عاطفه و برای تفصیل، ارسال، به معنای آسان رها شدن، علیهم، برای بیان سلطه و ضرر است. طیراً، مفعول نکره، برای ناشناخته بودن، و یا بزرگ و یا ناچیز نمایاندن آن مرغ است. ابابیل، حال یا صفت برای طیراً، یا صفت برای مفعول مطلق و مقدر ارسل «ارسالاً» است. می‌شود که طیراً به معنای مصدری و حال برای ابابیل، و ابابیل مفعول ارسل باشد. یا طیراً صفت برای مفعول مطلق ارسل و ابابیل عطف بیان برای طیراً، و مفعول به ارسل مقدر و مجهول باشد: فرستاد بر آن‌ها در حال پرواز ابابیل را. یا فرستاد «چیزی را؟» فرستادنی پروازگون، گروه گروه.

از استفهام تقریری و تحقیقی «الم تر... الم يجعل...» چنین برمی‌آید که نابودی اصحاب فیل و سردرگم شدن کید و نقش بر آب شدن نقشه آن‌ها، محقق و مورد اقرار مخاطبین بوده است. و از خبر «و ارسل علیهم...» به نظر می‌رسد که پیش از این آیه و آیات بعد، فرستادن طیر و چگونگی وسیله‌ای که آن‌ها را از میان برد مجهول یا مبهم بوده، و پس از آن هرچه ناقلین گفته‌اند مستند به ظاهر همین آیات است. و





چون هیچ نام و نشانی از آن طیر، جز رها شدن «ارسال» به صورت گروه گروه، در آیه نیامده، بعضی از مفسرین که گویا خود را ناچار می‌دیدند که در همهٔ مسائل و مطالب قرآنی اظهار نظری نمایند، به خیال خود یا نقل از تخیل کسانی که اشیای مبهمی را از دور دیده بودند، برای آن مرغان تصویرهایی نموده و اوصافی نقل کرده‌اند: از ابن عباس: آن‌ها را بینی‌هایی چون بینی مرغ و چنگال‌هایی چون چنگال سگ بود. از ربیع: نیش‌هایی چون نیش درندگان داشتند. از سعید بن جبیر: «مرغان سبز رنگ و دارای منقار بودند». از عبد الله بن عمیر و قتاده: «مرغان سیاه‌رنگ دریایی بودند که با منقار و چنگالشان نوعی سنگ داشتند. و نیز گویند: این گونه مرغ نه پیش از این دیده شده بود و نه پس از آن دیده شد و از این قبیل اوصاف»<sup>۱</sup>. الله اعلم.

«تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ. فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ»: فاعل ترمیهم، طیراً به اعتبار جماعت یا ابابیل است. بعضی «یرمیهم» خوانده‌اند که فاعل آن «رَبُّكَ» باشد. حجارة، دلالت بر نوع خاصی از سنگ یا سنگ‌ریزه دارد. من سجیل، بیان آن نوع خاص است. سجیل، اگر از سَجَل (به تخفیف جیم) اشتقاق یافته باشد، دلالت بر این دارد که مادهٔ سنگی مذابی بوده است. و نیز بیشتر مفسرین و اهل لغت که آن را غیر مشتق و معرب از سنگ گل گرفته‌اند، شاید ناظر به مادهٔ مذاب و مخلوط از سنگ و گل باشد. آیات ۸۲ و ۸۳ سوره هود: ﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ، مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ﴾<sup>۲</sup> و همچنین آیات ۷۳ و ۷۴ سوره حجر: ﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ، فَجَعَلْنَا

۱. مجمع‌البیان ذیل تفسیر همین آیه.

۲. پس همین‌که فرمان ما رسید گردانیدیم زیر آن (سرزمین لوط) را زیر آن و بارانیدیم بر آن یک گونه سنگی از سجیل مترکم و بر هم نهاده شده، رها یا نشان‌گذارده شده نزد پروردگار تو و این‌گونه عذاب از ستمکاران به دور نیست.



عَالِيهَا سَافِلَهَا وَ آمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ<sup>۱</sup> صریح است در اینکه: حجارة سجیل، چون باران بر سرشان ریخت. و نیز وصف «منضود» که به معنای متراکم و به ترتیب بالای هم برآمده، و «مسومة» که به معنای رها شده یا دارای نشان و علامت خاصی است، دلالت بر موادی دارد که هنگام رها شدن، پی‌درپی و بالای هم درمی‌آید و نشان مخصوصی دارد که از دیگر مواد و سنگ‌ها جدا و مشخص می‌باشد و نیز این آیات، باراندن حجارة سجیل را در پی یک زلزله شدید و عمقی و زیر و رو کننده خبر داده است. پس آیات این دو سوره «هود و حجر» به وضوح می‌رساند که سجیل به معنای گدازه آتشفشانی است و آنچه در سوره فیل، اذهان را از این معنای سجیل منصرف نموده، لفظ «طیراً» نکره است که آن را به معنای نوع مرغی دریافته‌اند، با آنکه برای این معنی، الفاظی چون «الطیر» یا «الطیور» بیشتر تناسب دارد. بنابراین، طیراً، به معنای مصدري و حال بودن برای ابابیل، یا صفت مفعول مقدر بودن، با سیاق کلام و معنای اصلی ابابیل «بافه‌های هیمه و گیاه» و معنای سجیل، آن‌چنان‌که از آیات هود و حجر استفاده می‌شود، مناسب‌تر و مطابق‌تر است.<sup>۲</sup> آنچه این تفسیر را بعید می‌نماید، جمله «ترمیهم بحجارة» است که ظهور در فعل ارادی، و جدا بودن فاعل فعل از مفعول بواسطه «بحجارة» دارد. مگر آنکه مجاز

۱. پس گرفت آن‌ها را صدای مهلک آنگاه که به روز روی آورده بودند، پس گرداندیم زبر آن را زیر آن و باراندیم بر آنان سنگی از سجیل.

۲. جناب آقای دکتر یدالله سبحانی ائده الله که متخصص در شناسایی طبقات زمین و تکوین کوه‌ها می‌باشند، با دقت و بررسی که در رشته کوه‌های اطراف مکه و مدینه از هوا و زمین نموده‌اند، نظرشان این است که همه یا بیشتر این کوه‌ها از گدازه‌های آتشفشانی برآمده است.

در کتاب «الرحلة الحجازية» چنین ذکر شده: «ابرهه به مکه یورش آورد، پس همین‌که به نزدیکی مزدلفه به پای کوه‌هایی رسید که آن‌ها را جبال النار (کوه‌های آتش) می‌نامیدند، برخورد به نوعی از طیر ابابیل که در بالای جو به هم درآویخته بودند...» (مؤلف)



در نسبت، یا فاعل آن، «رَبُّک» باشد - بنا به قرائت یرمیهم - علاوه بر این، در قرآن نسبت فعل و اراده به قوای طبیعت، یا نسبت افعال طبیعت به پروردگار و آفریننده آن بسیار است، «مانند: جعلنا و امطرنا» که در آیات هود و حجر آمده است.

هرچه بود، گویند: چون قطعه‌های ابر سیاه یا دسته‌های مرغان پیش آمد و با ریزش سنگ‌ریزه‌های سوزان، سپاه ابرهه را ناگهان از پای درآورد. بیشتر آنان یک‌جا هلاک شدند و بعضی که گویا از معرض اصابت دورتر بودند، در اطراف بیابان و بین راه مردند، و در ابدانشان جراحات و تاول‌هایی چون آبله دیده می‌شد. همان‌ها که مقدرات مردمی را پیوسته به قدرت خود می‌پنداشتند و زمین زیر پایشان می‌لرزید، در یک لحظه، مانند کاه و برگ پوسیده و خورد یا خورده شده گشتند که بادها و شن‌های بیابان اجزای بدن‌هایشان را به این سو و آن سو می‌افکند: «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ».

چون در ابدان آن‌ها این‌گونه زخم‌ها و تاول‌های چرکین دیده شده بود، بعضی از مورخین<sup>۱</sup> و به پیروی از آن‌ها بعضی از مفسرین و همچنین بعضی از مستشرقین، گفته‌اند که سپاه ابرهه دچار بیماری آبله شد و کسانی برای تأیید این نظر شباهت حروف آبله را با ابابیل یادآوری نموده‌اند.

آیات این سوره هر یک با سه ایقاع تشبیهی و خبری و وزن خفیف آمده:

۱. ابن هشام «متوفای ۲۱۸ هـ» که سیره ابن اسحاق «متوفای ۱۵۱ هـ» را جمع‌آوری نموده، در سیره خود گفته است که سپاه ابرهه دچار بیماری حصه و آبله شدند.

فخر رازی و فیض گفته‌اند که از بدن‌های آن‌ها مانند جای آبله خون و چرک می‌آمد. طبری به اسناد خود از یعقوب بن عقبه نقل کرده که گفت اولین بار که بیماری حصه و آبله در سرزمین عرب دیده شد همین سال بود. (مؤلف)

و دکتر محمد مقدم، استاد زبان‌شناسی دانشگاه تهران، می‌گفت که «طیراً ابابیل» معرب «آبله مرغان» فارسی است. (ویراستار).



«أَلَمْ تَرَ، كَيْفَ فَعَلَ، رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» فصول دامنهداری كه با یاء ما قبل مكسور و لام، پایان می یابند، جلوی دید را برای نظر و عبرت باز می نمایند و آیات همی اندك اندك کوتاه و سریع می گردد تا آخرین و کوتاهترین آیه با فصل و وزن مفعول، محكومیت ستم كاران و متجاوزان را می نمایاند. اوزان و لغاتی كه فقط در این سوره آمده: اصحاب الفیل. فی تضلیل. ابابیل. ترمیهه. كعصف. مأكول، است.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»